

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نوشتۀ حمید محوی

۳۱ می ۲۰۱۷

باتلاق "کپی رایت"؟ - ۱

مالکیت خصوصی بر والاگرائی و گسترش تروریسم

جبهه مشترک نظام سرمایه داری جهانی و رژیم دین سالار در ایران

علیه

گسترش شناخت، آزادی بیان و دسترسی به رسانه ها

مشکلات جهان کتاب، انحصارات طبقاتی

موانع ترجمه به مثابه فعالیت میان فرهنگی

(تأملاتی در باب مالکیت خصوصی بر آثار علمی و هنری)

پیشگفتار:

موضوع این نوشته مسائل و مشکلاتی است که برای ما ایرانیان با کار نویسندگی، ترجمه، پژوهش، آزادی بیان و آزادی دسترسی به رسانه ها در تلاقی قرار می گیرد و به بیان دیگر مسائل و مشکلات مرتبط به عواملی است که در کار فرهنگی ما ایرانیان در هر کجائی که باشیم دخالت دارد و تعیین کننده به نظر می رسد. شاید تفکیک داخل و خارج کشور ضرورتی نداشته باشد، ولی تمرکز ما در اینجا روی کار ترجمه در رابطه مفصلی با قوانین کپی رایت، حق مؤلف و ناشر است و در بررسی این موضوع می خواهم به شکل جزئی نشان دهم که نظام سرمایه داری در اروپا و امریکا چگونه و تا چه اندازه پا به پای خلافت ۱۴۰۰ ساله اسلامی در ایران پرچم اختناق و سرکوب خود را با نقض مقدماتی ترین آزادیها به نفع تروریسم به اهتزاز درآورده اند. در حالی که رسانه های حاکم در غرب خلاف این موضوع را نشان می دهند و به گونه ای در اذهان تزریق می کنند که گوئی ما در غرب در آزادی به سر می بریم. در نتیجه، این نوشته برای آنانی که در منطقه جغرافیائی امریکا و اروپا زندگی می کنند، و نچندان بر حسب اتفاق هنوز در این توهم به سر می برند که گوئی از فاجعه اختناق و ظلم و ستم دین کلاهدار اسلام و نظام ضد بشری و ارتجاعی سرمایه داری در ایران به دور بوده و در غرب آزاد و خردگرای دموکراتیک امان گرفته اند، می تواند به مثابه هشدار و بیدار باش تلقی شود.

در اینجا اگر بخواهم ادعا کنم که چشم انداز جامعی عرضه و یا حقیقت امر را در قامت کلی آن بیان کرده ام از احتیاط و دور اندیشی به دور خواهد بود، در هر صورت بررسی برخی مسائل به همکاریهای جمعی و چهار چوب های نهادینه نیازمند است که شامل حال این نوشته نیست. و علاوه بر این، به این علت که مسائل انسانی همیشه یک کلیت به هم تنیده و مثل هر پدیده مادی دیگری در حال تحول است، مثل شناخت خود ما، به همین علت در انتخاب و بررسی هر موضوعی همواره با یک کلیت پیچیده روبه رو هستیم، از این رو بهتر آن است به این نوشته با چشم اغماض بنگرید.

خوان اول : خرید کتاب

اگر به رابطه خودمان با جهان کتاب ببینیم، روشن است که می توانیم به فروشگاه های کتاب حقیقی و مجازی سر بزنیم، کتابهای مورد علاقه خودمان را با اهداف متنوعی که می توانیم داشته باشیم خریداری کنیم، با نویسندگان و ناشران و کار هر یک آشنا شویم. خرید کتاب شاید کار چندان مشکلی نباشد، به جز در مواقعی که فلان یاد هندوستان می کند و می خواهیم به کار پژوهشی جدی تری پردازیم و برای اهداف گسترده تری مطالعه کنیم، و یا احتمالاً خیلی ساده به دلیل کنجکاوی برای دانستن این و آن، در این روند احتمالاً درمی یابیم که برای این کار نیز به بودجه کمابیش قابل توجهی نیاز داریم، در این صورت وقتی از دیدگاه مالی وضعیت شکننده ای داشته باشیم، خود به خود دست از کار می کشیم زیرا در حساب بانکی معجزه ای برای فقراء روی نمی دهد، بلکه کاملاً به عکس اگر دائماً مواظب نباشیم نظام سرمایه داری ممکن است «اشتباهاً» مبالغی از حساب شما برداشت کند. در هر صورت به قول ضرب المثل فرانسوی «گوسفند، پشت را همیشه می چینند». در واقع اختلاف طبقاتی از همینجاها شروع می شود، آنانی که می توانند به راحتی کتاب بخرند و آنانی که نمی توانند به راحتی و همیشه و به موقع کتابهای مورد نیازشان را تهیه کنند (کتاب را می توانیم تا افزار کارهای نویسندگی گسترش دهیم)، به سخن دیگر این وضعیت یک عنصر ثابت و ساختاری (ترجمه اینرسی سیستمیک) و درک آن نیز بسیار ساده است، تنها باید ننگ پر حرفی را خریدار می شدم تا به این نکته ساده اشاره کنم. عناصر جامعه طبقاتی به مثابه عناصر تاریخی غالباً در حالت رکود به سر می برند. به همین علت در جوامع طبقاتی، همیشه یک عده به قولی ۹۰٪ افراد هرگز نمی توانند صاحب خانه خودشان باشند. همانگونه که برخی از ما نمی توانیم «Marteau des sorcières» («چکش جادوگران» یا «چکش جادویی» یکی از کتابهای اجتناب ناپذیر برای شکارچی جادوگران و ارواح خبیثه، از کتابهای پر فروش در آغاز صنعت چاپ پس از تورات و انجیل) را خریداری کنیم که در حال حاضر دست دوم آن را در آمازون به بهای ۱۶۹ یورو به فروش گذاشته اند تا دریابیم که چگونه جهان مسیحیت در دوران انگلیزیسیون از وسائل شکنجه برای تشویق بومیان امریکای جنوبی برای گرویدن صادقانه به مسیحیت استفاده می کرده است. یعنی تقریباً مثل «حکم ارتداد» در دوران ما که علت وجودی آن برای انسجام جامعه اسلامی در ایران به تصویب دستگاه دین و دولت اسلامی در ایران رسیده، که البته از ۱۴۰۰ سال پیش با پیروزی دین جدید راهزنان عرب به هدف چپاول مردمان جهان که با کشتار و ظلم و ستم وصف ناپذیری همراه بوده تا امروز در دومین دهه قرن بیست و یکم میلادی رواج داشته است. روشن است که با چنین روشها و ابزارهای تبلیغاتی و «آموزشی» در ادیان ابراهیمی برای ترویج دین و راهنمایی بشریت در راستای تحقق زندگی متعالی می توانستند هر کسی را «صادقانه» به هر دینی بگروانند.

بحث «میکرو فزیک قدرت» در اینجا خیلی مناسب خواهد داشت، زیرا می بینیم که در این نیاز روزمره و جزئی (یعنی خرید کتاب) نیز قدرت حاکم به شکل کاملاً رادار گریز حضورش را اعلان می کند و کارکرد دارد.

خوان دوم : وقت آزاد و رفاه برای خواندن کتاب

وقتی از پل خرید کتاب عبور می کنیم، مشکل دیگری مطرح می شود، در نوشته ها و ویدئوهایی که درباره محمد جعفر پوپنده، از جمله جانباختگان جهان کتاب و ترجمه و آزادی بیان در ایران، بر جامانده می بینیم که او فراخواسته‌های خاصی را مطرح می کند که ظاهراً با آزادی بیان ارتباطی ندارد، ولی در واقع از همان کلیتی حرف می زند که در بالا مطرح کردم. او برای ارتقاء کارهایش و احتمالاً فروش ترجمه هایش به وقت آزاد و رفاه در زندگی روزمره کارگران و مردم نیاز دارد، در حالی که وقتی دستگاه دین اسلام با پنجه دست، مترجم ایرانی محمد جعفر پوپنده را خفه می کرد، به گفته گزارشات منتشر شده، سه ماه اجاره خانه اش به تعویق افتاده بود. و من بخوبی حال و روز او را درک می کنم که با چه انرژی و چه انگیزه ای در چنین وضعیتی به کار ترجمه و فعالیت اجتماعی در چهار چوب کانون نویسندگان ادامه می داده است. بنابراین می بینیم که «میکرو فزیک قدرت» به شکل جزئی نه فقط به شکل دست شخص حقیقی و به ضمانت دستگاه شخص حقوقی و قدسی روی گلولی نویسنده بلکه روی گلولی زندگی روزمره او و بقیه جامعه نیز قویاً فشار آورده و عمل کرده است.

با وجود این، موضوع کتاب وقتی عمق بیشتری پیدا می کند که فردی بخواهد کتابی بنویسد و یا ترجمه و سپس منتشر کند. به این معنا که از جایگاه مصرف کننده به جایگاه تولید کننده ارتقاء یابد، یعنی روندی که از دیدگاه ادبیات (علمی و هنری) همیشه امری رایج و ضروری بوده و هست و بنیادهای تمدن در راستای والاگرایی و پیشرفت نیز از جمله به همین دو عمل اصلی بستگی دارد. خواندن و نوشتن. با یادآوری این نکته که روند گسترش فرهنگی و شناخت در عرصه عمومی اساساً به دیالکتیک خواندن و نوشتن و ابزارآلات و مؤسسه‌ای که مسئولیت گسترش آن را به عهده دارند بستگی دارد. ولی در دوران ماقبل تاریخی که ما در آن به سر می بریم، می بینیم که دیالکتیک مصرف و تولید در نقطه مفصلی با سرنوشت آگاهی، خلاقیتها و کار پتانسیل انسانها برای پاسخگویی به نیازهای متنوع فردی و اجتماعی یا متوقف می شود و یا این که در قالب یک سوپه تبلور می یابد، به این معنا که به دلایل غالباً اقتصادی و سیاسی برای منافع خصوصی و ایدئولوژیهای ارتجاعی و طبقاتی (...) انسانها به انفعال محکوم می شوند.

من در تجربه شخصی خودم در مورد ترجمه و انتشار کتاب با مشکلاتی روبه رو شدم که در جست و جوی بعدی پی بردم که این مشکلات چندان هم منحصر به فرد نیست و عمومیت دارد، از جمله این مشکلات، محدودیتهایی ست که قوانین کپی رایت برای خواندن و نوشتن و در بخشی که گسترش آثار مرتبط می باشد مثل کار ترجمه ایجاد کرده است.

در نتیجه، تلاش من در این نوشته افشای یک وضعیت اختناق آمیز در زمینه فعالیت‌های فرهنگی و از جمله کار نوشتاری – که ترجمه نیز بخشی از آن است – در وجه اجتماعی سازی. این موضوع به طور مشخص و به ویژه در متن کشورهای غربی در متن «مبارزه علیه تروریسم» از اهمیت ستراتیژیک برخوردار است و گواه این مدعا نیز حضور پر رنگ روانکاوان در این سه چهار سال اخیر در رسانه هاست که طی تحلیل های گسترده، مثل ژولیا کریستوا در فرانسه، بحث والاگرایی و گسترش آزادی بیان و آفرینش هنری و ادبی را در رویارویی علیه تروریسم مطرح می کند. ولی متأسفانه نسخه های که این دکتورها برای روانپزشی عرضه می کنند غالباً با واقعیت امور تأثیر چندانی ندارد. زیرا برای نقد گوش شنوایی در ساخت و سازهای نظام سرمایه داری و طبقاتی وجود ندارد. به سخن دیگر و حتا به گفته خود ژولیا کریستوا «نقد به مثابه عامل محرک فرهنگ اروپایی کارکردش را از

دست داده است» البته باید دانست که متأسفانه با یکی دو درجه ناچیز تخفیف برای برخی از آنان از جمله برای خود ژولیا کریستوا، به طور کلی برای روانکاوها مشکلی به نام وجود طبقات اجتماعی و پیامدهای آن برای «خیلی چیزها»، یا دولت سرمایه داری و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به مثابه منشأ تروریسم و راهزنی قانونی وجود خارجی ندارد(مثل بحران سال ۲۰۰۸ که با مصادره صدها هزار خانه از شهروندان امریکائی آغاز شد و سپس به تمام عرصه های دیگر در سراسر جهان گسترش یافت). از دیدگاه این روانکاوان موانع و کاستی های اجتماعی حرف رایگان تلقی می شود. یکی از همین روانکاوها صادقانه ولی بی آن که از مواضع اصلی اش فاصله بگیرد، اعتراف می کرد که به نتیجه رسیده است که گوئی در کشتی تیتانیک به سر می برد، در حال غرق شدن است و به مراجعه کننده خود گوش می دهد و به روانکاوی او ادامه می دهد، در حالی که خارج از کابینه او گوئی جهان مثل کشتی تیتانیک در حال غرق شدن است. بگذریم!

تلاش من در این نوشته، افشای اختناق ست که شاید به شکل خاصی ما ایرانیان خارج از کشور را بی آن که بدانیم هدف گرفته است. بسیاری از ما هنوز در این توهم به سر می بریم که در اروپا و در منطقه جغرافیای آزادی زندگی می کنیم و از آزادی بیان و آزادی دسترسی به رسانه ها برخورداریم. در نتیجه در این نوشته می خواهم تا حدودی، به نسبت یافته هایم، در راستای توهم زدائی در این زمینه ها با هم گام برداریم.

با وجود این، نوشته حاضر برای خود نویسنده، دست کم روی یک موضوع جای تأسف دارد، زیرا به ترسیم یک وضعیت اختناق آمیز و نقض آزادی بسنده کرده ام و دریچه ای به روی آینده نگشوده ام. ولی می توانم بگویم که وضعیت اختناق آمیز برای من موجب توقف کار خواندن و نوشتن و ترجمه نبوده، و مثل فردی که در گوشه زندان و در نبود سازش اجتماعی، یا اجتماعی سازی که باید در وادی والاگرائی به حساب آورده شود، برای خودش می نویسد و پرونده هایش را در طاقچه ردیف می کند تا روز آزادی فرا رسد. تنها دریچه باقی مانده همین است: از زیستن در چهره دژخیم و میله های عبور ناپذیر تا رویای آزادی. نوعی زندگینامه از یک رویداد جرات بار که احتمالاً می تواند در بازگوئی و بازنمایی واقعیت نامطلوب به روزنه ای در تاریکی و گشایشی به روی آینده ای بهتر بینجامد.

داستان واقعه :

دقیقاً از تاریخ فبروری ۲۰۱۶ تا امروز برای کسب مجوز انتشار کتابهایی که از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرده ام ده ها نامه برای بیش از ۱۰ خانه انتشاراتی فرستادم، که یا بی پاسخ مانده و یا این که مدیران این خانه های انتشاراتی که غالباً مالک کتابها هستند، خیلی کوتاه و مختصر با انتشار ترجمه فارسی مخالفت کرده اند. در نتیجه یکی از پرسشها و ابهاماتی که در این نوشته مد نظر ما خواهد بود، بررسی چرایی این مخالفتهاست، زیرا چنان که خواهیم دید این مخالفتها فراتر از یک مورد شخصی منحصر به فرد یا منفرد و منزوی به نظر می رسد. و از هم اکنون می توانیم بپرسیم که آیا مخالفت با درخواست مجوز حقوقی از سوی ناشران غربی برای ترجمه آثارشان به زبان فارسی صرفاً یک موضوع اقتصادی بوده و یا این که دلیل دیگری داشته، و پیامدهای آن از دیدگاه فرهنگی به ویژه در وادی میان فرهنگی و بین المللی کدام است؟ برخی از این خانه های انتشاراتی نیز مثل انتشارات سوسیال که به حزب کمونیست فرانسه تعلق دارد، تصمیم نهائی را به تصمیم بخش امور خارجی خودشان واگذار نمود و به سخن دیگر پاسخشان را به آینده موکول کردند، ولی با گذشت زمان می توانم نتیجه بگیرم که این درخواست نیز بی نتیجه خواهد ماند.

اخيراً در یک سایت ایرانی به نام «پانویس» (۱)، (در بخش دیدگاه ها در مقاله ای زیر عنوان «برای ترجمه کتاب، ابتداء از ناشر اجازه بگیرید») یک نفر نوشته بود که ناشران خارجی به خود مترجم اجازه نمی دهند، به این معنا که فقط به شخص حقوقی و نه حقیقی اجازه ترجمه و انتشار می دهند. در این گزاره البته باید تردید کنیم، زیرا بر اساس نمونه ای که به تازگی کشف کردم، یعنی نشر آسان در امریکا که گویا انحصار انتشار کتاب در سایت آمازون را در اختیار دارد، کتاب ترجمه نمی پذیرد زیرا ناشران غربی به این خانه انتشاراتی نیز اجازه انتشار ترجمه کتابهایشان را به زبان فارسی نداده اند.

از سوی دیگر، با وجود میانجیگرانی مثل نشر آسان برای انتشار کتاب در پلاتفرم آمازون، دست کم می توانیم نتیجه بگیریم که بین وضعیت نویسنده یا مترجم ایرانی و خارجی تبعیض هائی وجود دارد. برای مثال، اگر وضعیت ناشران مستقل اروپائی، یعنی نویسنده هائی که به شکل مستقل از ناشران به نشر آثار خودشان می پردازند، مد نظر قرار دهیم، می بینیم که چنین امکانی برای نویسنده ایرانی وجود ندارد. از سوی دیگر با تفکیک شخص حقوقی و حقیقی، می بینیم که نویسندگان و مترجمانی که در وضعیت شکننده اقتصادی به سر می برند و یا در کشورهای اروپائی مثل فرانسه از حقوق حداقل برخوردارند، به محض این که، برای مثال، برای خودشان وضعیت حقوقی جدیدی ایجاد کنند، مثلاً «ناشر مستقل»، حتا اگر یک یورو درآمد داشته باشند از مزایای حقوق اجتماعی محروم خواهند ماند و از فهرست بی کاران حذف خواهند شد. یعنی وضعیت حقوقی که به هیچ عنوان با وضعیت آنانی که در فقر اقتصادی به سر می برند سازگار نیست.

با قطع نظر از موضوع فرد حقوقی و حقیقی، که ناشران اروپائی در صورتی که بخواهند می توانند رعایت آن را ندیده بگیرند، آنچه برای من جای شگفتی و تأمل دارد، این است که به چه دلیلی این خانه های انتشاراتی با انتشار ترجمه فارسی مخالفت می کنند، زیرا نه فقط برای آنان مستلزم هیچ هزینه ای نیست، بلکه فروش احتمالی آثار ترجمه شده به فارسی، برای مثال، در قالب کتاب الکترونیک در پلاتفرمهایی مانند آمازون می توانست تا حدودی به انتظارات اقتصادی آنان پاسخ بگوید. هر چند که شاید آمازون جای مناسبی برای انتشار کتابهای فارسی نباشد، دست کم به این علت که زیر کنترل مالیاتی ایالات متحده امریکا قرار دارد و امریکا را به ضامن فعالیت فرهنگی فارسی زبانان تبدیل می کند و گرچه ایرانی ها چندان کتاب خوان یا خریدار کتاب نیستند، و به ویژه وقتی پی می بریم که ایرانی های داخل کشور از خرید در سایت آمازون محرومند و علاوه بر این برخی کتابها در ایران ممنوع است و فقط ایرانیان خارج از کشور می توانند این نوع کتابها را خریداری کنند و با آگاهی به این امر که انتشار کتاب الکترونیک برای خانه های انتشاراتی هیچ خسارت و یا هزینه ای در بر نخواهد داشت.

در واقع شاید اهمیت خاصی نداشته باشد که این خانه های انتشاراتی چه دلایلی برای جلوگیری از ترجمه کتابهایشان به زبان فارسی مطرح می کنند، بلکه نکته مهم ایجابست که می بینیم حاصل این روند قوانین بین المللی کپی رایت با سیاست رژیم اختناقگر سرمایه داری دین سالار در ایران در پیوند و اتحاد تنگاتنگ قرار می گیرد : بسته نگهداشتن جامعه ایران و سپس جلوگیری از کسب اطلاع عمومی از جهان خارج که احتمالاً می تواند برای انسجام جامعه اسلامی خطرناک باشد و موجب سستی ایمان نزد مؤمنین شود.

جلوگیری از ترجمه و باز هم یعنی جلوگیری از ارتباط جامعه ایران با جهان خارج، و البته به جز برای بازرگانان و طبقه حاکم ایران که همواره با غرب استعمارگر و سرمایه دار در تبانی بوده اند که امروز در دوران حکومت جمهوری اسلامی در ایران بخشی از این مناسبات مخرب در واگذاری امتیاز و دریافت رشوه تبلور یافته است (۱).

و چه بسا یکی از دلایلی که حکومت سرمایه داری و دین سالار ایران منشور برن و کپی رایت را امضاء نکرده (می گویند برخی مفاد آن را پذیرفته...؟) همین امر باشد که از نشر آثار خارجی به شکل آزاد جلوگیری کنند و به همین علت در فقدان اتحاد ناشران اروپائی با ایرانیان ساکن اروپا که خارج از محافل قدرت اسلامی و اپوزیسیون های پنتاگونی هستند، کار ترجمه برای ایرانی ها متوقف می شود. در واقع نتیجه به رسمیت نشناختن کپی رایت برای کار ترجمه به عکس آن چیزی به نظر می رسد که تصور می کنیم، به این معنا که به گسترش کار ترجمه و یا آزادی بیان... نمی انجامد، و دست کم به مانعی برای مترجمانی تبدیل می شود که در منطقه جغرافیائی غرب به سر می برند و بیش از همه برای چنین کاری مستعد و آمادگی دارند. علاوه بر این خود کشورهای امپریالیستی نیز برنامه ها و اهداف خاص خودشان را دارند، و باز شناسی فعالیتهای فرهنگی ایرانیان ناخوانده می تواند در دراز مدت طرح های آنان را برای اپوزیسیون سازی تحت تأثیر قرار دهد. به این فهرست از دلایل می توانیم به شاخص های دیگری نیز اشاره کنیم، برای مثال، می توانیم بگوئیم که از دیدگاه آنان کار ترجمه، یک کار تولیدی و اقتصادی ست و می تواند تعدادی از این ایرانی هائی که در کشورهای اروپائی زندگی می کنند و از حقوق اجتماعی برخوردار هستند را از جهنم حقوق اجتماعی نجات دهد و تعدادی از این ایرانیان ناخوانده به شکل مستقل قادر به فعالیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی باشند و در طرح های سیاسی کشورهای میزبان (اعضای ناتو) اختلال ایجاد کنند، با آگاهی به این امر که در کشورهای اروپائی برای اشغال فرصتهای حرفه ئی حق تقدم با بیکاران خود این کشورهاست. مضافاً این که نوعی دسته بندی حرفه ئی و تبعیض حرفه ئی ناگفته ولی رایج در بطن کشورهای اروپائی وجود دارد، برای مثال سالها پیش در دورانی که هنوز اداره کاریابی در فرانسه به بیکاران و خصوصاً بیکاران جوان دوره های آموزشی رایگان اعطا می کرد، دوره های حرفه ئی مرتبط به کامپیوتر و جهان کامپیوتری به خارجی ها تعلق نمی گرفت. چنین واقعیاتی بی گمان یادآور دوران نازیها ست که استفاده از وسایل نقلیه موتریزه و حتا دوچرخه محروم کرده بودند، این موضوع می تواند شاخص بسیار حساسی برای اندازه گیری وضعیت حقوق بشر در غرب باشد زیرا در سالهای ۸۰ با جهانی شدن جهان و گسترش انقلاب کامپیوتری، محروم ماندن از چنین آموزشهایی بی شباهت به محروم ماندن از وسائیل نقلیه در سال ۱۹۴۰ در المان نیست. نمونه های تقسیم بندی حرفه ئی بسیاریند، تعمیرکاران شیروانی های پاریس تقریباً بی هیچ استثنائی از اهالی پولند هستند. در هر صورت موضوع حرفه و عامل اقتصادی نیز می تواند در فهرست ما جای خودش را داشته باشد.

با آگاهی به این امر که سیاست حاکم غرب امپریالیستی روی محور منع تولید برای باقی جهان می گردد، در نتیجه به نظر می رسد که در قالبهای جغرافیای سیاسی ما ایرانی ها قربانی یک وضعیت تاریخی جغرافیائی نیز هستیم. البته من در اینجا به طور مشخص، کاملاً از واقعیت واقعی، مرتبط به دلایل منع صدور مجوز از سوی ناشران غربی برای مترجمان داوطلب فارسی زبان حرف نمی زنم، بلکه با اتکاء به شناختی که از زیست محیط اجتماعی ام در فرانسه دارم، در بازنمایی تخیلی چنین واقعیتی کوشیده ام، یعنی شیوه ای که شاید بتوانیم آن را روش ترکیبی بنامیم. ولی مانعی وجود ندارد که این تخیلات به درجات مختلف با واقعیت عینی نسبتهایی داشته باشد. در هر صورت ترجمه به مثابه کار حرفه ئی، اجتماعی، سیاسی، میان فرهنگی و یا طرح شخصی برای سیاستهای حاکم در همه زمینه های نامبرده می تواند اهمیت خاصی داشته باشد و قدرتهای حاکم به سادگی حاضر نیستند کنترل خودشان را از دست بدهند.

ادامه دارد